



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و نود و سوم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۶ گنج حضور، بخش اول (۲)

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۶۸

چون گشاده شد دری، حیران شود

پَر بروید بر گمان، پَران شود

وقتی که دری توسط دیده بان گشوده شده و فضای درون باز شود، انسان حیران می‌گردد که آن دریچه وجود داشته‌است و هشیاری‌اش پر درمی‌آورد و فوراً می‌پرد.

نکته: ما می‌خواهیم با ذهن بفهمیم که از جنس من‌ذهنی نیستیم و این امکان ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۶۹

غافل ناگه به ویران گنج یافت

سوی هر ویران از آن پس می‌شتافت

مانند آن شخص غافل و بی‌خبر که در یک ویرانه، گنجی می‌یابد و از آن پس به سوی هر ویرانه‌ای می‌دود به این امید که گنجی پیدا کند.

[تمثیل انسانی که با ویران کردن پارک ذهنی‌اش و انداختن همانیدگی‌ها، گنج زنده شدن به خدا را پیدا می‌کند و می‌فهمد که با به هم زدن الگوهای جامد ذهنی به زندگی زنده خواهد شد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷۰

تا ز درویشی نیابی تو گهر

کی گهر جویی ز درویشی دگر؟



تا وقتی که تو از درویشی مانند زندگی یا مولانا، گوهری مانند گنج حضور و مرکز عدم پیدا نکنی، کی برای یافتن گوهر به سراغ دیگر درویشان خواهی رفت؟

نکته: وقتی چیزهای ذهنی را به مرکزمان نیاوریم و آن را تهی و از جنس عدم نگه داریم، خودمان تبدیل به درویشی می شویم که به گوهر دسترسی دارد و از درویش دیگری طلب گوهر نخواهیم کرد. به عبارتی هر مرکز عدمی که خالی از همانیدگی است، خودش یک درویش است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷۱

سالها گر ظن دود با پای خویش

نگذرد ز اشکاف بینی های خویش

اگر فکر و گمان انسان سالها با پای من ذهنی بدود، تنها نوک دماغش یعنی ذهن را می بیند نه چیز دیگر را، و از شکاف بینی خود جلوتر نمی رود. [به عبارت دیگر انسانی که چیزهای ذهنی را به مرکزش بیاورد و فضاگشایی نکند، نمی تواند ورای ذهن را که زنده شدن به زندگی است ببیند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷۲

تا به بینی نآیدت از غیب بو

غیر بینی هیچ می بینی؟ بگو

تا فضا را باز نکنی و از عالم غیب بوی زندگی به بینی عدمت نرسد، غیر از این بینی ظاهری که فقط بوهای جسمی را استشمام می کند، آیا چیز دیگری می بینی؟

[پس اگر فضا را باز نکنی زندانی ذهنت باقی خواهی ماند.]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۰۵

آن که او را چشمِ دل شد دیدبان

دید خواهد چشمِ او عینُ العیان

اما کسی که چشمِ دلش بینا به نور زندگی باشد و دیده‌بان شود یعنی با نور عدم و فضای گشوده‌شده نگاه کند، نه فقط زنده به زندگی بلکه عینِ زندگی ست و خداوند را در همه چیز آشکارا می‌بیند.

نکته ۱: ادعای خوبِ زندگی کردن و برخورداری از امکانات، نشان‌دهنده تجربه ذهنی ماست، اما این زندگی عینی نیست و به عینِ زندگی زنده نیستیم. تنها زمانی زندگی را نه در ذهن که به شکل «عینُ العیان» تجربه می‌کنیم، که فضا را باز کنیم و مرکزمان از جنس جسم نباشد.

نکته ۲: باید همیشه یادمان باشد که به الگوهای ذهنی، عادت‌های بیمارگونه داریم و حتی در هنگام کار روی خود، با ذهنمان دنبال چاره می‌گردیم. علاوه بر این مانند شیطان اشتباه خود را نمی‌بینیم و قبول نداریم که خطا داریم. هر زمان به عمق این موضوع پی‌ببریم و ستم کردن به خود را بپذیریم، آماده‌ایم که افسون زندگی با «قضا و کُن فکان» او کارها را درست کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۷۳۲

ز آن همه کارِ تو بی‌نور است و زشت

که تو دوری، دور از نور سرشت

[مولانا خطاب به انسان می‌گوید] به این دلیل فکرها و کارهای تو در بیرون بی‌نور و زشت و بی‌برکت است و به درد ختم می‌شود که از ذات اصلی و نور سرشتت که نور عدم و نور خداست دور شده‌ای و هشیاری جسمی داری.

نکته: تا زمانی که هشیاری جسمی و من‌ذهنی در ما کار می‌کند، کارهایمان ناقص و معیوب بوده و منجر به درد خواهد شد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۶

تو چو عزم دین کنی با اجتهاد

دیو بانگت برزند اندر نهاد

اگر تو تصمیم بگیری که فضاگشایی کنی و با تمام توان به عشق زنده شده و به وحدت مجدد با خدا برسی، در این صورت من ذهنی خودت و دیگران، با تقویت بانگ شیطان در درونت، سروصدا راه می اندازند و تو را وسوسه کرده، از ادامه کار به شکل‌های مختلف باز می دارند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۷

که مرو زان سو، بیندیش ای غوی

که اسیر رنج و درویشی شوی

*غوی: گمراه

[من ذهنی که از جنس شیطان است از درون ما بانگ می زند و سروصدا راه می اندازد] که ای گمراه، به سوی فضاگشایی و زندگی نرو، و بترس و اندیشه کن، چراکه اگر برحسب آن چه ذهن نشان می دهد نبینی، بیچاره و فقیر و بینوا خواهی شد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۸

بینوا گردی، ز یاران و ابری

خوار گردی و پشیمانی خوری

اگر راه دین یعنی فضاگشایی و مرکز عدم را ادامه دهی و همانیدگی‌ها را رها کنی، بینوا و تنگدست می شوی و از دوستانت که من ذهنی دارند جدا می گردی؛ در نتیجه خوار و ذلیل شده، دچار پشیمانی می شوی.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۹

تو ز بیم بانگِ آن دیوِ لعین

واگریزی در ضلالت از یقین

* ضلالت: گمراهی، گم‌گشتگی، انحراف از مسیر درست

ای طالب، تو از ترسِ فریادِ آن دیوِ لعنت‌شده که از فضای گشوده‌شده طرد شده‌است و به‌وسیلهٔ من ذهنی خودت و من‌های ذهنی اطراف به گوشتِ فریاد می‌زند، از فضای گشوده‌شده و مرکز عدم می‌گریزی و به گمراهی و تاریکی من‌ذهنی پناه می‌بری.

نکته: از مهم‌ترین چیزهایی که دیو از طریق آن در زندگی معنوی ما دخالت می‌کند این است که برحسب خواسته‌های من‌ذهنی‌مان دیگران را بدهکار کرده و در معرضِ قانونِ جبرانِ قرار می‌دهیم و می‌خواهیم آن‌ها به ما کمک کنند تا همانندگی‌هایمان را زیاد کنیم. حال به‌محض این‌که با دلایلِ ذهنیِ شخصی را بدهکار کرده و خودمان را طلبکار بدانیم، در این صورت رنجش به‌وجود می‌آید و این رنجش پایهٔ ایجادِ کدورت، مانع‌سازی و دشمن‌سازی در مرکز ما شده، ما را از حرکت بازمی‌دارد و فلج می‌کند. پس باید توقعات خود را از انسان‌ها و وضعیت‌ها صفر کنیم تا دیو کار ما را خراب نکند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۵۶۰

عاشقِ دلبرِ مرا شرم و حیا چرا بُود؟

چون که جمال این بُود، رسمِ وفا چرا بُود؟

[مولانا می‌گوید] چرا باید انسانی که عاشقِ دلبرِ من یعنی عاشقِ خداوند است، شرم و حیایِ ذهنی داشته، برحسب الگوها و باورهای کهنه عمل کند و با همان باورها قصد زنده شدن به خداوند را داشته باشد، و همواره خود را برای رسیدن بدین مقصود حقیر بشمارد؟



اگر خداوند بی چون و چگونه است، پس چرا انسان که امتداد او و از جنس اوست برای رسیدن به او و وفا به الست، دنبال رسم و رسوم کهنه ذهنی ست؟

نکته ۱: شرم و حیای انسانی که به زندگی زنده می شود، از خود زندگی می آید، ولی شرم و حیای من ذهنی در واقع بی حیایی و بی شرمی است.

نکته ۲: ما نباید بر حسب الگوهای حقیر ذهنی فکر کنیم که نمی توانیم به خداوند زنده شویم، بلکه باید «من» خود را صفر کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

لذت بی کرانه ای است، عشق شده ست نام او

قاعده خود شکایت است، ورنه جفا چرا بود؟

فضاگشایی و وحدت با خداوند لذت بی کرانه ای است که عشق نام دارد و هر کس به نسبت فضای گشوده شده درون و مرکز عدم از آن بهره مند می شود. ولی انسان در من ذهنی زندگی را به فرمول درآورده، مطابق الگوهای خاصی عمل می کند و همواره در حال ناله و شکایت است و با آن چه «قضا و کُن فکان» این لحظه تعیین می کند، سر جنگ و ناسازگاری دارد؛ در نتیجه به جای تسلیم و فضاگشایی و استفاده از «قضا و کُن فکان» و صنع خداوند منقبض شده، فضا را می بندد و به جفا تن می دهد و از شادی بی سبب زندگی محروم می ماند. و گرنه چرا زندگی باید جفا کند؟!

نکته ۱: اگر بدون فضاگشایی و بدون استفاده از خرد کل در الگوها و توهمات من ذهنی زندگی کنیم، بی ادبیم و سرنگون خواهیم شد.

نکته ۲: با زندگی کردن مطابق الگوهای جامد ذهنی متوجه نخواهیم شد که خداوند «رحمت اندر رحمت»، حمایت، کمک و مهر مطلق است و این ما هستیم که همه بلاها را سر خودمان می آوریم.



نکته ۳: با زندگی در زمان مجازی، نگفتن «لأحب الأفلین» و وفا نکردن به آلتی که مهم‌ترین وظیفه ماست، زندانی ذهن و عمله شیطان می‌شویم. راه نجات ما کمک گرفتن از عارفانی مثل مولاناست.

نکته ۴: شکایت ما یعنی امتحان کردن خدا، یعنی خدا باید با رها کردن خرد کل، فقط مطابق من ذهنی، پندار کمال، ناموس و نیازهای روان‌شناختی ما عمل کرده و اشتباهات ما را درست تلقی کند! درحالی‌که این خداست که ما را امتحان می‌کند ببیند خودمان را با خرد کل مطابقت می‌دهیم یا شکایت می‌کنیم؟

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۶ گنج حضور، بخش دوم (۱)

تیترا

«قصه مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۷

چینیان گفتند: ما نقاش تر

رومیان گفتند: ما را گر و فر

چینیان یا همان من‌های ذهنی که علاقه به تصویرسازی دارند، چیزهای ذهنی را به مرکزشان می‌آورند و برحسب آن‌ها می‌بینند و فکر، نقش و الگو تولید می‌کنند گفتند: «ما در نقاشی مهارت بیشتری داریم.» در نقطه مقابل، رومیان یا همان کسانی که با فضاگشایی مرکزشان را صیقل می‌کنند و همانیدگی‌ها را می‌اندازند گفتند: «ما شکوه و جلال زندگی را می‌خواهیم یعنی می‌خواهیم به خداوند زنده شویم.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۸

گفت سلطان: امتحان خواهیم در این

کز شماها کیست در دعوی گزین؟

سلطان یعنی خداوند گفت: «در این خصوص باید امتحان کنم تا ببینم کدامیک از شما در این ادعا، برگزیده و برتر است؛ یعنی چه کسی موفق خواهد شد و سعی چه کسی به نتیجه خواهد رسید. آیا من‌های ذهنی موفق می‌شوند یا انسان‌های فضاگشا؟»



[به بیانی هر چقدر که چینیان موفق تر شوند من ذهنی بزرگ تری می سازند، و موفقیت رومیان نیز سبب گشودن فضای درونشان می شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۹

چینیان و رومیان بحث آمدند

رومیان از بحث در مکث آمدند

نقاشان چینی و رومی بر سر این ادعا بحثها می کردند، ولی رومیان دیگر به گفت و گو و مقال ادامه ندادند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۰

چینیان گفتند: یک خانه به ما

خاصه بسپارید و یک آن شما

نقاشان چینی گفتند: «یک خانه به ما اختصاص دهید و یک خانه نیز مختص شما باشد.»

[درحقیقت چینیان یا همان منهای ذهنی به فضای بسته ذهن علاقمند هستند، اما رومیان یا همان انسانهای فضاگشا به محدودیت علاقه ای ندارند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۱

بود دو خانه، مقابل در به در

ز آن، یکی چینی ستند، رومی دگر



این دو خانه درهایی مقابل هم داشت. از آن دو خانه یکی را چینیان گرفتند و دیگری را رومیان. [یکی از آن‌ها خانه ذهن بود و دیگری فضای یکتایی. رومیان از فضای یکتایی و بی‌نهایت خداوند باخبر بودند، اما چینیان از این فضا بی‌خبر بودند و فقط خانه محدود ذهن را می‌پسندیدند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۲

چینیان صد رنگ از شه خواستند

شه خزینه باز کرد آن تا ستند

چینیان، انسان‌های من‌ذهنی آن‌چه را که ذهنشان نشان می‌داد، به مرکزشان آورده، از شاه زندگی، صد نوع رنگ یعنی فکرهای همانیده خواستند تا انرژی زنده زندگی را به فکرها تبدیل کنند. بنابراین آن شاه در خزانه‌اش را باز کرد تا چینیان رنگ‌ها را بگیرند و به بیانی هرچه می‌خواهند فکر همانیده بکنند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۳

هر صباحی از خزینه، رنگ‌ها

چینیان را راتبه بود از عطا

*راتبه: مستمری و وظیفه

هر صبح و هر لحظه از بخشش‌ها و عطاهای شاه زندگی، مقداری رنگ یا فکرهای گوناگون به صورت مقرر به نقاشان چینی داده می‌شد تا کارشان را تمام کنند. به عبارتی هیچ محدودیتی برای فکرهای انسان وجود ندارد و او مختار است هرچقدر دوست دارد فکر همانیده کند.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۴

رومیان گفتند: نی لون و نه رنگ

درخور آید کار را، جز دفع زنگ

ولی رومیان گفتند ما رنگ یا فکر همانیده نمی خواهیم، بلکه فقط می خواهیم با فضاگشایی همانیدگی ها را شناسایی کرده، زنگ آن ها را از آینه دلمان پاک کنیم.

نکته: اگر کسی اهل فضاگشایی و زنده شدن به زندگی باشد می فهمد که رنگ، یعنی فکر همانیده به درد نمی خورد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۵

در فروبستند و صیقل می زدند

همچو گردون ساده و صافی شدند

رومیان به آن چه ذهن نشان می داد توجه نکردند، سروصدا راه نینداختند، «آنصتوا» را رعایت کردند، به صنع زندگی مجهز شدند و با شناسایی همانیدگی ها آینه دلشان را صیقلی دادند؛ در نتیجه آسمان درونشان ساده، صاف و شفاف شد و به بی نهایت خدا تبدیل گشتند.

نکته: اگر ما «در فرو ببندیم»، در این صورت کاری نداریم که چه کسی چه کاری انجام می دهد، چه می گوید، ما را تأیید می کند یا تکذیب. ما در را می بندیم و چون قلمی در دستان خداوند قرار می گیریم و تسلیم می شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۶

از دوصدرنگی به بی رنگی رهی ست

رنگ، چون ابر است و بی رنگی مهی ست



*دو صد رنگی: دویست رنگ زدن، کنایه از کثراتِ عالم مادّه

*بی رنگی: بی رنگ بودن

از هزار رنگی یعنی زندگی بر حسب فکرهای گوناگون همانیده، به بی رنگی و مرکز عدم راهی وجود دارد. رنگ و فکرهای همانیده مانند ابر است که در حجاب و پوشیدگی ست و بی رنگی و مرکز عدم مانند ماه که آن را نورانی می کند و از نورانی شدن این ابر ذهن می توان به وجود ماه تابان زندگی پی برد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۷

هرچه اندر ابر ضو بینی و تاب

آن ز اختر دان و ماه و آفتاب

در ابر فکرهای همانیده هرچه نور و پرتو دیدی، آن را از ستاره، ماه و آفتاب زندگی بدان.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۸

چینیان چون از عمل فارغ شدند

از پی شادی دُهلها می زدند

چینیان، انسانهای من ذهنی، بعد از درست کردن مجموعه ای از باورهای ذهنی و تحمیل آن باورها به خود و دیگران، شروع به سر و صدا و دُهل زدن کردند و الگوها و همانیدگی های خود را تحسین کردند.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۷۹

شه درآمد دید آنجا نقش‌ها

می‌ربود آن، عقل را وقت لقا

شاه زندگی خداوند آمد و نقش‌ها را مشاهده کرد. نقش‌های چینیان یا انسان‌های من‌ذهنی، آن‌قدر در نظرشان زیبا و مهم بود که عقل را از سرشان ربود و به مرکزشان راه یافت، در نتیجه از آمدن خداوند غافل شدند و نتوانستند خداوند را ملاقات کنند.

نکته: برای انسان من‌ذهنی نقش‌های همانیدگی از خداوند زیباتر است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۰

بعد از آن آمد به سوی رومیان

پرده را برداشت رومی از میان

شاه پس از مشاهده نقاشی چینیان به سراغ رومیان رفت و آنان پرده پندار را کنار زدند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۱

عکس آن تصویر و آن کردارها

زد بر این صافی شده دیوارها

دل رومیان در اثر پاک کردن همانیدگی‌ها از مرکزشان صاف گشته و صیقل یافته بود، بنابراین در اثر روشنایی آینه دلشان، هم عکس خداوند و هم عکس تصویرهای ذهنی در آن منعکس شد.



نکته: اگر ما دیوار دلمان را از همانیدگی‌ها پاک گردانیم، در این صورت دلمان ترازو و آینه می‌شود؛ یعنی هم کردارهای ذهنی و هم خداوند را می‌توانیم در آن ببینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۱

هرچه آنجا دید، اینجا به نمود

دیده را از دیده‌خانه می‌ربود

هرچه که پادشاه در آن‌جا نزد چینیان دید، این‌جا در حضور رومیان بهتر نمودار شد؛ این دیدن به قدری مؤثر و زیبا بود که چشم‌های عدم را که به ذهن رفته و فرم گشته بود، از ذهن بیرون می‌کشید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۳

رومیان آن صوفیان‌اند ای پدر

بی ز تکرار و کتاب و بی هنر

ای پدرم منظور از رومیان همان صوفیانی هستند که با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، همانیدگی‌هایشان را شناسایی می‌کنند و از مرکزشان می‌رانند؛ آن‌ها از کتاب و تکرار چیزهای ذهنی بی‌نیازند و هنرهای ظاهری ذهنی را یاد نمی‌گیرند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۴

لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها

پاک از آز و حرص و بخل و کینه‌ها



اما صوفیان، سینه‌های خود را از همانیدگی‌ها خالی کرده، صیقل زده‌اند و هیچ نیاز روان‌شناختی ندارند؛ آن‌ها از حرص و شهوت چیزها پاک گشته‌اند، خود را با دیگران مقایسه نمی‌کنند، حسادت نمی‌ورزند، از انسان‌ها نمی‌رنجدند و کینه به دل نمی‌گیرند.

نکته: هر انسانی که فضا را می‌گشاید و روی خود کار می‌کند صوفی است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۸۵

آن صفای آینه، لاشک دل است

کاو نقوش بی‌عدد را قابل است

آن پاکی و نابی آینه بدون تردید، دل اصلی ما و زنده شدن ما به بی‌نهایت خداوند است، چراکه در این صورت درون ما که بی‌نهایت گسترده شده است باصفا می‌شود و نقش‌ها و صورت‌های بی‌منتهایی را پذیرا می‌گردد و هیچ مخالفت و ستیزه‌ای با آن‌ها نمی‌کند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com